

دکتر علی اصغر حریری

پاریس

کار نابکاران

در گفتار پیشین ، بر حسب ضرورت ، از حرص فلد عنیقه فروش غفرالله ذنوبه نام بردم ، پیش از اینهم چندین بار در ضمن مقالاتم از خیانت‌های او برخی را ذکر کرده بودم چند تن از ایرانیان از آنجمله آقایان سامی و مصطفوی بدفاع او برخاسته بودند بگمان آنکه مرا با این شخص غرضی است . یا معاذالله کینه نژادی مرا بر آن واداشته که املائی نام او را ، که در ایران « هر تسفلد » می نویسند ، من بعمدا بقصد تحقیر به صورت « حرص نلد » نوشته‌ام . توضیح را عرض میکنم که اگر در اینجا ایپاهی بکار رفته از صنعت من نیست . در کتاب‌های اسلامی همیشه حرف « تس » بصورت « ص » ثبت میشود .

این رسم مخصوصاً معمول مسلمانان چین است . گذشته از این حرص فلد خود نیز نامش را بهمین املا مینویسد ، من خود در برلین نزدیکی از همکیشان همکار او نامه‌ای از او دیدم بر بان آلمانی و بخط عبرانی که در آن نام خود را بهمین املا نوشته بود . (یعنی معادل این املا بخط عبری) میدانیم که جهودان در هر جا باشند بزبان مردم آنجا سخن میگویند ولی نامه‌های خود را همیشه بخط عبرانی مینویسند ! اما من از تهمت نژادپرستی و خصومت بایهود خود را بری میدانم . در نوشته‌های خود چندین بار از کارهای آبادانی شان در مرز فلسطین تمجید کردم . حتی در دو قصیده تازیان را در امر بستن آب بروی ایشان ملامت کردم . همیشه خدا را بیاری خواستام که در داوری های خود پای بروی حق نگذارم .

از زمان کودکی بیاد دارم که روزی میان برادر ارشدم و بازرگانی منازعه‌ای

افتاد آنشخص شکایت بنزد پدرم برد. ازمن گواهی خواستند که پرخاش از جانب کدام آغاز شده بود. من باکمال سادگی گفتم: از جانب برادرم. پدرم با آنکه در جبران آن زبان بردبمن گفت: فرزندم بکوش که هرگز از راه راستی منحرف نشوی! و با برادرم چنان بتندی برآشفت که آنمرحوم تازنده بود هیچوقت باکسی در نیفتاد و بخوشخوئی معروف خاص وعام گردید.

من از نژاد پرستی بیزارم که ریشه فساد و بیکار است و صلح جهانی رادر معرض تهدید می گذارد همه انسانها آفریدگان پروردگار مطلق جهانند و هیچ قومی را بر قوم دیگر مزیت و برتری نیست.

همین جنگ مهیب که امروز عرب و یهود را بجان یکدیگر انداخته جز که ثمر نژادپرستی نیست. بگمان من گناه برگردن سیاستمداران ملل قوی است. گوئی که ایجاد مرکزهای فتنه و فساد از لوازم حیاتی ایشان است و اگر چنین نباشد پس ناچارم اگر حمل بر فضولی نشود - بگویم که ایشانهم سیاستمداران نابکارند.

پس از جنگ جهانی اول در همه روی زمین خردوکلان خلاف و خطای عهدنامه « ورسای » را انتقاد می کرد. همه کس می دانست که نتیجه آن عهدنامه منجر بجنگ جهانی دیگر خواهد گردید. دیدیم که ظن همه صائب بود. آتش جنگ از نو در گرفت و چون پایان رسید، سیاستمداران ملل فاتح کدام قدم را در راه دوام صلح جهانی برداشتند؟

بصورت ظاهر این جنگ وحشتناک برای استخلاص لهستان بود و چکوسلواکیا. پس از شش سال کشتار و خرابی کدام آزادی نصیب لهستان و چکوسلواکیا گردید؟ اکنون که بیست و پنج سال از پایان جنگ می گذرد در کدام نقطه زمین صلح و آرامش برقرار است؟

روزولت و استالین انجمن کردند و روی زمین را بدو منطقه نفوذ خود منقسم

نمودند . چرچیل علیه‌الرحمه که مردی کاردان و دوراندیش بود چندانکه فریاد کرد بجائی نرسید . روزولت سخت شیفته و مسحور استالین شده بود . چگونه باور توان داشت که رئیس ممالک متحده امریکا با آنهمه عظمت اینچنین عزم و اراده خود را باخته باشد؟

بدتر از ایجاد دو منطقه نفون تقسیم چندین مملکت است بهر دو دولت منافق . این اختلاف فاحش را میان مردم «کرد» و «ویتنام» شمالی و جنوبی و آلمان شرقی و غربی چگونه تعبیر توان کرد؟ از آنهم بدتر تغییر نام سرزمین قدیم فلسطین است به اسرائیل . بگواهی تاریخ این خاک از اعصار باستان وطن «فلسط» ها بوده و نام آن هم از نام همین قوم گرفته شده و هرگز مملکتی بنام اسرائیل در آن سرزمین وجود نداشته ما این نام اسرائیل را در هیچ مدرک تاریخی قدیم ندیده‌ایم الا در افسانه‌های تورات مجعول که هیچ ارزش تاریخی ندارد .

پس از اضمحلال فلسطها عرب و یهود در آن خاک وطن کرده بودند و از قرار معلوم بدون هیچ اختلاف و مخاصمت در جوار همدیگر میزیستند ، هم اکنون من در پاریس فلسطینیان عربی و یهودی می‌شناسم که در نهایت صلح و صفا - حتی برادروار - باهم دوستی و معاشرت دارند و هر دو از ایجاد مملکت نوظهور اسرائیل بیزارند . می‌گویند در این مملکت اسرائیل حتی یکنفر جهود فلسطین واقعی مصدر کاری نیست . دولت در دست اسکنازیان و جهودان غیر اصل اروپای مرکزی و وینکی دنیاست .

این چه رسم عدالت و صلح بود که تازیان فلسطینی را از مایملک وهستی محروم نمودند و از خانه و دودمان در بدر؟ اینکانون آتشی است که خاموش شدن نیست . فلسطینی از حق خود هرگز نخواهد گذشت . می‌خواهد زمین و خانه و زندگانی از دست رفته را بدست آورد و در این آرزو دنیا را پر بلا خواهد کرد همه چیزش را از دست داده دیگر از چه چیز خواهد ترسید و مرحوم شیخ محمد خیا بانی می‌گفت: ممکن است قوت برحق

تقدم بیابد ولی هرگز تفوق نتواند یافت .

تجربه بشبوت میرساند که این دولت اسرائیل هم صاحب طلب نیست و پای از گلیم خود بیرون می‌گذارد . اگر تنها به آباد کردن زمین اکتفا میکرد و دعویهای بزرگ در سر نمی‌پرورید کسی را برایشان بحثی نبود . کاریهود شبوروز اینست که لعنت و نفرین بهیتر می‌فرستند و جهانرا با ذکر فجایع نازیان بنفرت می‌انگیزند آنگاه خود عین اعمال ایشانرا سرمشق خود قرار میدهند . گمان میکنند اکنون که صاحب دولت ومملکتی شده‌اند دیگر بر همه کار مجازند .

حکایت

درکوی مانودولتی پیدا شد که سابق بر آن فقیری بود که رقعہ بر رقعہ میدوخت نمیدانم از کجا ناگهان مالی بدست آورد و خانه وبستان و چند قطعه ده خرید و جزو ملاک محله گردید روزی پسرش که این همه تغییر اوضاع را میدید پرسید : « بابا حالا ما سرهم میتوانیم ببریم ؟ »

ما اقرار داریم که آیشمان مردی خبیث و ظالم وجنایتکار بود ولی اسرائیلیها را ربودن آیشمان در کشور آرتانین ومحاكمه واعدام او کاری بود مخالف کلیه قوانین بین الملل . حق آن بود که محاكمه او مانند مقصران دیگر جنگ در محاكمه بین الملل بعمل می‌آمد . یاربودن کشتیهای جنگی از بندر فرانسه کاریست که در بیقاعدگی از آن کمتر نیست . این قبیل اعمال ناشایسته دشنام بلسیلی است که به آرتانین وفرانسه وارد شده . در فرانسه عده‌ای در نتیجه جنگ الجزایر ضد عرب بودند و طرفدار یهود . ولی پس از واقعه دزدیدن کشتیها عقیده خود را تغییر دادند : این نابکار یهاسرانجام بضر خود آنها تمام خواهد شد .

لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذری رسوا کند.

خدای یگانه گوا هست که در این بیانات زردای غرض و کینه باقوم یهود ندارم

همچنانکه مبنی بر تعصب دینی نیست که بدفاع حقوق فلسطینیان می پردازم مخصوصاً اینکه این فلسطینیان همگی مسلمان نیستند و در میانشان ترسایانی هم هستند که از وطن خود بدست جهودان رانده شده اند .

ملتهای متحد به آلمان ناختمند و دولت هیتلر را برانداختند بجرم اینکه مرام آن ناسیونالیسم بود و نژادپرستی . پس از آن دولتی در فلسطین برپای ساختند که در نژاد پرستی و ناسیونالیسم دست هیتلریان را بر پشت می بندد .

حال این قوم درست بحکایت آن مرد زردک خوار می ماند که شرح آن را در سابق داده ام اینان بر ضد ناسیونالیسم و نژادپرستی هستند ولی برای دیگران نه برای خودشان و اگر کسی این حقیقت را برخشان بکشد، جواب خواهند داد که ما قوم برگزیده «یهود» هستیم و اقوام دیگر برای خدمت ما خلق شده اند !

یاد دارم پس از پایان جنگ جهانی اخیر روزی مرحوم سید حسن زعیم با اصرار مرا به انجمنی برد که ظاهراً مرام آن ضد نژادپرستی بود . در آن انجمن آقای دکتر میمندی نژاد پسرشهای حاضران پاسخ میداد . با آنکه کار بسیار داشتم شیفته مبحث ضد نژادی شدم و با شغف و اشتیاق بهمراهی مرحوم زعیم بدانجا رفتم . تعجب کردم که همه سئوالات بنفع اسرائیل بوده حتی دکتر میمندی نژاد را به استنطاق و استیضاح کشیده بودند که چرا دولت ایران در انجمن ملل متحد رأی بجانب تازیان داده است؟ دیگر کاسه صبر من لبریز شد . از جای برخاستم و چنانکه زعیم خواست منعم کند سود نداشت . گفتم اگر من در این مجلس حاضر شده ام تصور میکردم که سخن از معایب نژادپرستی خواهد رفت و نقشه ای طرح خواهد شد که بوسیله آن حس کینه و دشمنی و خود پرستی از دلهای آدمیزادان خواهد برخاست ولی از مذاکراتی که بگوשמ رسید در بافتم که مرام این انجمن ضد نژادپرستی نژادپرستی محض است در حقیقت در نام انجمن مثل معروف « برعکس نهند نام زنگی کافور » صدق میکند . شما می پرسید چرا دولت

ایران بِنفع تازیان رأی داده ؟ مگر میمندی نژاد دولت ایران است که به این سؤال جواب بدهد . دولت ایران مرکب از وزیرانی است که بارأی پارلمان بروی کار آمده و در تحت ریاست اعلیحضرت شاهنشاه تشکیل می شود و در آنچه مصلحت ملک و مردم باشد تصمیم میگیرد که صلاح مملکت خویش دانند !

می بینم که اهل اینمجلس جز زعیم و میمندی نژاد و من بنده ضعیف همه از یهودیان کشور فرانسه است . مراهم سؤال است : شما امت « یهوه » اید و رعیت فرانسه و اینهمه سنگ اسرائیل فوظهورا بسینه میزنید . ایرانرا محکوم می کنید که چرا به نفع اسرائیل رأی نداده . اگر بر فرض دولت فرانسه هم اینکار را کرده بود تکلیف و وظیفه شما چه میشد ؟ از اینهم دورتر برویم فرض مجال نیست اگر روزی بیاید که فرانسه با اسرائیل اختلافی پیدا کند و کار به پیکار بکشد ، یکبارم و دوهوا نمی تواند باشد ، رفتار شما بر چه قرار خواهد بود ؟

از حق نباید گذشت سخن من اثر مطلوب بخشید و چند نفر حق را بمن دادند و پس از آن زمینه گفتگوها در پیرامون معایب نژاد پرستی چیره شده و دکتر میمندی نژاد از قید رودر بایستی رهائی یافت و بعد معلوم شد که مرحوم زعیم اینمجلس را برای جلب کلیمیان بمنظور سود و سیاست تجارتمی تشکیل داده بود .

هم اکنون که من اینستور را می نگارم خبر وفات سرهنگ جمال عبدالناصر رئیس مملکت مصر رسید . خداوند از گناهانش درگذرد که او هم در مدت قدرتش خطاهای عظیم مرتکب شد خیالات بزرگ در سر می پروراند که زاده حس نژاد پرستی بود . میخواست کلیه ملل عربی نژاد را بر خویش گرد آورد . گاهی بمنظور مردم فریبی بکارهای کودکانه نیز دست میزد مانند تبدیل نام خلیج فارس به خلیج عربی و قس علیذلك . همه دانند که از قدیم الایام این خلیج همیشه نام خلیج فارس داشته . نه ساسانیان و نه صفویان و نه قاجاریان و نه پهلویان نام آن را مبدل به « خلیج -

ایران نکرده‌اند .

اینهم یکی از آن منابع فتنه است که زائیده کار سیاستمداران نابکار بعد از جنگ است . اگر رئیس‌ان ملت‌های فاتح از گذشته پندگرفته بودند و راستی‌طالب‌صالح و امن در جهان بودند ، این آتشی‌های فساد را زیر خاکستر نهان نمی‌داشتند . عقل‌باور نکنند که در کره و ویتنام و آلمان خطی در میان بکشند و مملکت بر دو تقسیم بکنند و درست از ورای آن خط مردم قسمتی برضا و رغبت نام پیرو طریقه اشتراکی روسیان گردند و در آن قسمت دیگر بد اصول امریکائیان گروند . اینکار صورت‌نگیرد جز بزور سر نیزه چگونه باور توان کرد که ملت آلمان پس از بیسمارک بخيال تفرقه بیفتد . اگر حکومت دست نشانده را از آلمان شرقی بردارند و دیوار را از میان شهر برلن براندازند و در تحت مباشرت انجمن اتحاد ملل از آلمانیان آزادانه رأی مخفی بگیرند حقیقت از پرده بیرون خواهد آمد و معلوم خواهد شد که آیا اکثریت مردم آلمان طالب اتحاد است یا تفرقه ؟

نقشه نظیر همین تفرقه در ایران عزیز ما کشیده شده بود . کدام آذربایجانی است که طالب تجزیه آن خاک از ایران باشد . البته ماجری جویانی از قبیل پیشه‌وری در همه جای دنیا پیدا میشوند که ننگ دست‌نشانگی را بر خود هموار می‌کنند . از بخت بلند آنکه پادشاه و ملکه‌ای هم داریم که هرگز در تاریخ ایران نظیر آنان دیده نشده که اینهمه قدم‌های جدی در راه ترقی و تعالی مملکت برداشته باشند .

باز رشته سخن از دست رفت ، ولی من خود را سزاوار سرزنش نمی‌دانم . عنوان اینگفتار کار نابکاران است ، اگر بنیان بحث بر مسأله زبان گذاشته شده ، مانعی نیست که از نابکاری‌های دیگر نیز سخنی بمیان بیاید . من مرد سیاسی نیستم و در طول عمر خود هرگز بدنبال سیاست بازی نرفتم : اشتغال بکسب دانش هرگز مرا مجالی نداده که بکاری دیگر بپردازم . ولی انسانی هستم بالغ و از عقل و مشاعر برخوردارم

و در آنچه می بینم حق داوری و اظهار رأی دارم اگر راست می گویم و راست می اندیشم، سختم را بشنوند و اگر بر خطا میرفتم متقاعدم بکنند و جواب قانع کننده ام بدهند ، خدا را شکر می گزارم که مادر عصری زندگی می کنیم که اگر هم همه روی زمین دچار تشویش و آشوب است ، مملکت مادر سایه رأی صائب و متین اعلیحضرت شاهنشاه و رئیس دولت از نعمت امن و آسایش برخوردار است . کمر همت در راه پیشرفت و اصلاح امور کشور بر میان بسته اند . و یقین دارم که هر کس سخنی در صلاح مملکت بگوید مورد مذاقه هیئت دولت قرار میگیرد .

من یک نفر آدمیزادم که طالب امن و راحت همه فرزندان آدم . هرگز نفع خود را بر ضرر دیگران ترجیح نمی دهم . مردی شورش طلب نیستم ولی حق دارم بگویم که کسانی که پس از خاتمه جنگ اوضاعی ایجاد کردند که از فردای متارکه جنگ موجب ناامنی همه نقاط روی زمین گردید ، یا سیاستمداران نابکار بودند و یا خواهندگان آشوب و بیکار .

شش سال روی زمین از خاوران تا خوربران و از باختر تا نیمروز ، خاک و خون کشیده شد تا بنیان دولتی نژاد پرست برکنده شود و چون برکنده شد دولتی دیگر ایجاد کردند که نژاد پرستی از آن دولت هم بسی تندتر و شدیدتر و متعصب تر است در آنجا تنها امر نژاد شرط نیست بلکه دینهم عنان بعنان بانژاد می رود . نام باستان و تاریخی فلسطین از نقشه جغرافیائی زمین زدوده شد و اسرائیل بجای آن نشست . فلسطینیان واقعی اعم از مسلمان و نصرانی و حتی جهودان بومی از آنجا رانده شدند و بیگانگان آواره امریکا و اروپا ، آنرا مسکن خود ساختند . روزی در مجلسی که ناطقی جبود ترك از قبیله «اسکنازی» از فجایع « نازی » سخن میراند و بر حسب اتفاق نامش « کهن » بود . بر سبیل مزاح گفتم : شما خودتان « کهن نازی » هستید^۱

۱ - کلمه «اسکی» بلغت ترکی عثمانی بمعنی کهنه است . مرادم این بود که او جهود اسکنازی است .

و بد آن می نازید ، پس به «نونازیان» چرامی نازید؟ خدا را شکر که این لطیفه به جنجال نیجامید!

جناب آقای فرامرزى در باب فلسطین دو مقاله شیوا در مجله یغما منتشر کرده که بسیار متین است و سنجیده . رواست که خوانندگان اینستور آنرا بدست آورند و ببخوانند و بدانند که فلسطینیان عربی (جهال اعراب^۱ می نویسند) مردمی متمدن هستند و از کلیه علوم و فنون جدید بهره کافی دارند؛ در همین روزهای اخیر یک نفر فرانسوی از جمله بازداشتگان هواپیما که آزاد شده بود، در رادیو از رفتار انسانی و فداکاری فلسطینیان بخبر گزار رادیو اظهار امتنان می کرد و می گفت اینان که روز بالشکریان اردن در کشمکش و کارزار بودند . شهاکه خسته و کوفته از میدان بر میگشتند برای ما نان می پختند و از هیچگونه ملاطفت و مہمان نوازی کوتاهی نمی کردند .

در بالا انتقادی از رفتار جمال عبدالناصر علیدالرحمه کردم . هرگز اندیشه نمی کردم که اینمرد در حقیقت اینهمه محبوب ملت مصر بود . پس از مرگش آنهمه اظهار احساسات و درد که از مصریان مشاهده شده در عقیده من تغییری ظاهر نمود . بنا بر دستور « اذکروا موتیکم بالخیر » بروحش رحمت می فرستیم و بدیهارا که بما کرده فراموش می کنیم.

اکنون سه سال از محاربه عرب و یهود می گذرد . دولت های بزرگ در این مدت راهی برای اصلاح میجویند ولی به نتیجه نمیرسند و سرانجام می بینم که «بی صلاحیت

۱ - در ایران مردم کلمه اعراب را جمع عربی میدانند و این غلطی است فاحش اعراب جمع اعرابی است که بنازیان بدوی اطلاق میشود و عرب جمع عربی است که بمعنی نازیان شهری است در قرآن مجید هم آمده : « محمد عربی » و «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» سعدی گوید: ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کاین . که تومیروی بقرکستان است

مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند « بزرگترین گناه اسرائیل در این امر اینست که رأی انجمن ملل متحد را واقع نگذاشته و این لطمه ایست بزرگ که به این انجمن مقدس وارد شده و اگر کار بدین هنجار بگذرد بیم آن میرود که این انجمن هم به سرنوشت بین الملل ژنو دچار گردد .

پس از جنگ جهانی اول دو نفر مرد که از صمیم دل طالب صلح بودند توانستند اندک زمانی دنیا را بسوی امن و آرامش سوق دهند و آن «اشترزمان» آلمانی بود و «آریستید بریان فرانسوی» البته باید متوجه این امر شد که محاربان اصل همین دو ملت بودند . روسیه بدلیل انقلاب داخلی از دنیا مجزا بود و آمریکا هم پس از پایان جنگ عاقلانه خود را از میدان بیرون کشید و کار اروپا را به اروپائیان محول کرد .

امروز تنها چاره برای رفع غائله عرب و یهود اینست که فلسطین آزاد گردد و نام موقت اسرائیل موقوف گردد و همه بومیان آن سرزمین مانند سابق بخاک خود برگردند و مملکتی مستقل تشکیل بدهند که در آن مراعات نژاد و مذهب از میان برداشته شود . جهودان در همه ممالک زمین پراکنده اند و در همه جا از مزایای حقوقی برخوردارند . هیچ دلیلی ندارند که برای خود مملکتی ایجاد بکنند و در آن جز جهود دیگری را حق حیات و سکونت نباشد . زمینهای مردم را غصب بکنند و ممالکان را از خانه و زندگی محروم گردانند . « الناس مسلطون اموالهم و انفسهم » این از احکام اسلام است و مسلمانان هرگز در زمان اقتدار خود اموال مردم غیر مسلمان را غصب نکردند بلکه برای گروندگان ادیان دیگر همیشه حامی و حافظ جان و مال بودند . ما ایرانیان هم از قدیم رسم مان تجلیل و احترام بیگانگان بوده و با عقیده و دین مردم کاری نداشته ایم .

حتی حرص فلد با آنکه آنهمه خیانت کرد. وقتی که من دزدیدن آثار هخامنشیان را گوشزد کردم آقایان سامی و مصطفوی بدفاعش برخاستند خود کیمرون در مخابره اش اظهار داشته بود که حرص فلد خاکها را در صندوق گذاشته بود و به امریکا فرستاده بود از خشتها جز عده‌ای معدود اثری نبود.

آنچه ما شنیده‌ایم مأموران ایرانی را حق تفتیش در حفريات فرنگیان نبود تنها ازدور نگاه میکردند چنانکه آقای کودار هم چندان اشیاء نفیس از این حفريات با خود آورده که خانه‌اش موزه معظمی است. اگر باور ندارید قدم رنجه فرمائید و بتماشا گرائید.

پس از بیان این مطالب که حکم جمله‌ای معترضه داشت باز عنان دیلماجیه منعطف می‌شود و مسأله زبان پیش می‌آید.

وقتی که حرص فلد بر اثر خیانت‌های خود از خاک آلمان گریخت و به ایران دست آویخت مردی رند بود و هزار حقه در آستین داشت. نخست بتدریس زبان معروف پهلوی پرداخت ما در چندین جلسه درس او حاضر شدیم و زود دریافتیم که آن زبانی نیست که مجهول باشد بتقریب کلیه زبانهای محلی که در مغرب و جنوب ایران معمولند از شعب همین زبانند خط پهلوی هم کشفی تازه نبود گبرها به آن آشنا بودند و همه عتیقه‌فروشان ارمنی و یهودی آنرا می‌شناختند و میخواندند. بمرحومان بهار ورشید یاسمی و کسروی رای خود را عرض کردم. رشید یاسمی بسا آنکه کرد بود نپذیرفت. بهار هیچ نگفت ولی کسروی حق را بمن داد و دیگر در حضور بمجلس درس حرص فلد تن در نداد.

پیش از این عرض کردم که خط معروف به پهلوی شامل چهارده علامت است و هریکی از آن علامت‌ها نماینده چندین حرف است. کلمه‌هائی را که دیلماجیه به تشخیص خود تلفظ کرده‌اند غالباً غلط است و من میتوانم برای هریکی چهار یا پنج

تلفظ دیگر پیشنهاد بکنم که همه مناسب و پذیرفتنی باشد. خواندن آن در آن روزگار برای باسودان اشکالی نداشت چه زبان رایج شان بود میدانستند چگونه باید خوانده شود، الا اینکه گاهی بلغاتی بیگانه مواجه میشدند و آنرا بهمان املائی اصلی مینوشتند که بخط سریانی بود و آنرا «هزوارشن» میخواندند یعنی «خوزوار» اکنون دیلماجیه روایاتی در آن باب از خود در آورده اند از این قبیل که مردم «من» مینوشتند و «از» میخواندند یا «ملك» می نوشتند و «پادشاه» میخواندند. ما در عصر خود همین عمل را درباره کلمات فرنگی مجری میداریم. یعنی کلمه را بخط لطینی می نویسیم و بهمان صورت فرنگی هم تلفظ می کنیم. گاهی هم محض اظهار فضل با استعمال الفاظ خارجی متوسل می شویم با آنکه مترادف آن لفظ را در زبان خودمان داریم این عیب تنها منحصر به ایرانیان نیست بلکه از عادات غریزی بشر است. هم امروز در کشور فرانسه رغبتی به استعمال کلمات انگلیسی ایجاد شده بحدی که اگر کسی به زبان انگلیسی آشنا نباشد یا معنی آن لغت‌ها را نداند بخواهد روزنامه‌های بخواند (مراد روزنامه‌های موقر و متمین نیست) از اغلب جمله‌های آن فرومی ماند. یا باید مرتباً بکتاب لغت مراجعه نماید. همین امر است که علمای زبان و دستور فرانسه را بمبارزه برانگیخته و بیروان این شیوه راستخت بیاد انتقاد گرفته اند و این زبان نوظهور را بتسخیر «فرانگلد» (Franglais) میخوانند. همین رسم در ایران هم معمول شده. با آنکه لهجه و تلفظ زبان ما ابتدا با تلفظ انگلیسی نمی سازد. باز تلفظ فرانسوی تا حدی بفارسی شبیه تواند شد. دیگر هیچ مورد ندارد که ایرانیان متعصب بخواهند با جدیت تمام لغات عربی را از فارسی تبعید بکنند. همین لغتها را خود ایرانیان در اعصار قدم در فارسی وارد کرده اند و این ابتدا مربوط بتسلط عرب نیست چه از همان عصر ساسانیان که ایرانیان با تازیان روابط گوناگون داشتند ناچار هر یکی لغاتی را که مورد احتیاج بود، از دیگری اخذ میکرد.

ورود لغات همسایه در زبان دودلیل دارد یکی اینکه اصلاً برای آن لغت در آن زبان کلمه‌ای وجود نداشته باشد. دو دیگر اینکه لغت معمول همسایه. از لغت بومی سهلتر و خوش‌آهنگتر باشد.

همه میدانیم که الفاظ عربی غالباً سه‌حرفیند و بنا بر این آسانند ایرانیان بدلیل آسانی و سادگی آنها را بسهولت اتخاذ میکردند. البته در تلفظ آن کمابیش تفاوتی پیدا میشد. اگر بیکتفر ایرانی جمله‌ای بنویسد که همه اجزاء آن مرکب از کلمات تازی باشد و آنرا نزد مردی عربی بخواند. هر آینه که آن مرد عربی بفهم یکی از آن کلمات قادر نخواهد شد. اگر باور ندارید امتحان کنید.

ضمیمه

دوست عزیز و ارجمند نامه جناب عالی و شماره ششماره‌گان هر دو با هم رسیدند. مکدر شدم از اینکه قسمتی از گفتار من حذف شده بود. کوشش من اینست که در این مقاله گذشته از مطالبی که بعرض خوانندگان میرسد. طرز نگارش از لغزشها و خطاهای دستوری فارسی برکنار بماند که شاید سر مشق کسانی باشد که عزم بردرست نوشتن دارند. بسیار تأسف دارم که کتابهایی که در ایران منتشر میشود مؤلفان را نظری بجانب این ناچیز نیست. اگر باهدیه نسخه‌ای از تألیفات خود منتهی برهن میگذاشتند. بدقت میخواندم و اگر انتقادی بنظرم میرسید مینوشتم و بحضورشان تقدیم میکردم که شاید خالی از فایده نمی بود. گاهی مقاله‌هایی بنظرم میرسد که مشحون از اغلاط املائی و انشائی است با آنکه نگارش مشغله رسمی نگارندگان آنست. کسانی هم هستند که دعوی زباندانی ندارند ولی در نگارش از هر لغزشی برکنارند. آقای پروفیسور رضا ریاضی دانی است که در فن خود شهرتی جهانی دارد. ولی هر وقت که اثری در درزمینه ادبیات می نویسد، درستی و سلاست انشایش مرا متحیر میکند در این اواخر مقاله‌ای از آقای دکتر صناعتی خواندم که با همه موشکافی که دارم هیچ خطای دستوری

در آن نیافتم . سزااست که هر یکی از جمله‌های او در کتب درسی بعنوان مثال وارد شود
 « تا معلمان را بکار آید و متوسلان را بلاغت افزاید . »

جناب آقای جمال‌زاده انتقادی بر دیوان مهستی نوشته‌اند که نظر مرا جلب
 کرد . من از مهستی برخی اطلاعات در دست داشتم . وقتی که مرحوم رشید یاسمی
 قصد تألیفی درباره او داشت . نکته‌ای چند از معلومات خود شفاهاً بحضورش عرض
 کردم اگر آن تألیف منتشر شده ؟ متأسفم که آنرا ندیده‌ام .

اگر آقای طاهری شهاب نسخه‌ای از آن دیوان برای من فرستاده بود . شاید
 برای انتقاد آن من اولی بودم که عندهایب آشفته تر میخواند این افسانه را !! جمال
 زاده در وزن مصراع « در بستان دوش ازغم و شیون خویش » اغتشاشی دیده‌اند که در
 حاشیه هم تصدیق شده . منکه عروض دانم در وزن آن هیچ خللی نمی‌بینم که تقطیع
 آن « مفعولن فاعلن مفاعیل فاعول » است .

رباعی : برهشته اگر می برید نیست عجب ز آن روی که مشتری بود قاضی چرخ
 از مهستی نیست . این رباعی را عبیدزاکانی در هجو قاضی چرخ (از نواحی
 قزوین نوشته و در کتابش آمده . نمیدانم از کجا در دیوان مهستی راه یافته . شاید از
 این بابت باشد که مهستی چند بار از یکنفر قاضی نام برده . این قاضی شوهر مهستی
 بود که گویا مهستی آزاده را در اوایل جوانی او بمقد خود در آورده باشد . شاعر
 وارسته از این وصلت هیچ خرسند نبود و همیشه شکایت داشت . رباعیهای : در خانه
 تو آنچه مرا شاید نیست . مارا بدم پیرنگه نتوان داشت . و شدید تر از همه رباعی
 زیرین بهمین مناسبت سروده شده :

قاضی چو زنش حامله شد زار گریست فریاد بر آورد که این واقعه چیست ؟
 من پیرم و . . : من نمی خیزد هیچ این قعبه نه مریم است ، این بچه کیست ؟
 پس از رهائی از دست قاضی پیر معشوق مطلوب او پور خطیب گنجه شد که با

وی روزگاری خوش می‌گذراند و پس از عمری ناکامی داد دل از روزگار می‌ستاند .
 اشعاری که برای ارباب حرفه‌می‌سرود از روی تفنن بود و ذوق و بتقریب همیشه
 در اینکار پوزخطیب گنجه‌همراه او بود . این ارباب حرفه‌را معشوقان مهستی پنداشتن
 از کوتاه بینی است . بسیاری از شعرا این رسم‌را داشته‌اند که از آنجمله است مسعود
 سعد سلمان و در این اواخر من بنده ضعیف . در این باب شرحی در آینده خواهیم
 نوشت اینرا هم باید عرض کنم که نام مهستی را بروزن پرستی تلفظ کردن غلط است
 باید بفتح میم و سکون‌ها، و کسر سین تلفظ کرد . این نام در اعصار قدیم سخت متداول بود
 و از اشعار متعدد معلوم است چنانکه در این بیت ملک‌الموت من نه مهستیم - من یکی
 پیر زال محنتیم .

دوست عزیزم استدعا دارم این مختصرا به اول یا آخر مقاله ضمیمه بکنید
 و اگر بخواهید منتهی بر من بگذارید . بکوشید که پس از این در نوشته‌های من تغییری
 داده نشود و اگر قسمت محذوف مقاله پیشین را بخوادم بازگردانید تا نسخه خودم کامل
 گردد چه مسوده آن را ندارم مزید امتنان خواهد گردید . مستدعیم از رسید این نامه
 بیدرننگ مستحضرم گردانید .

رتال جامع علوم انسانی ارادتمند علی اصغر حریری

حکمت

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند.
 هر که بدی را بکشد خلقی را از بد او برهاند و او را عذاب خدا .
 نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف آن
 کار کنی که یمین صواب است . خبری که دانی دل بیازارد تو خاموش
 باش تا دگری بیارد . همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند به جمال.
 (سعدی)